



هرژه

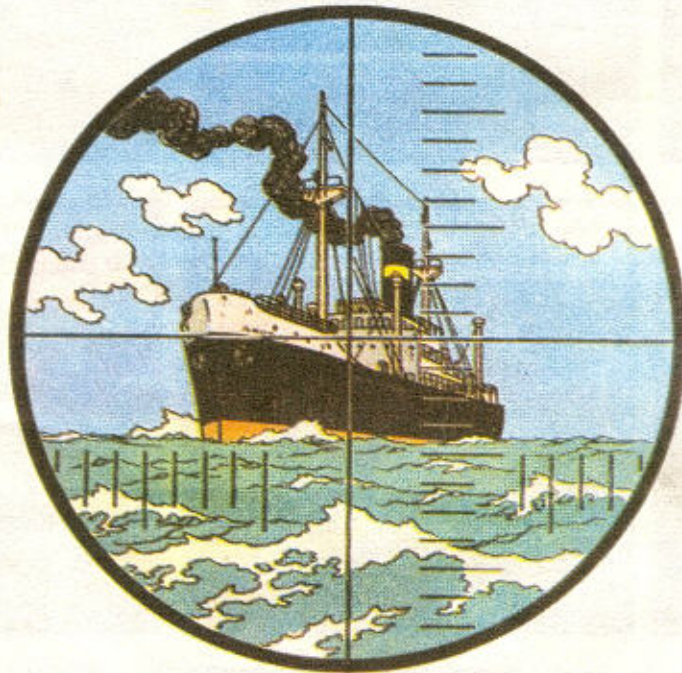
داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# انبار زغال سنگ



توضیح : ترجمه چاپ اول کتاب کوسه‌های دریای سرخ از نسخه انگلیسی آن The RED SEA SHARKS انجام گردید ولی در چاپ دوم بنا به توصیه عده‌گفتاری از خوانندگان عنوان اصلی کتاب انبار ذغال سنگ انتخاب شده است .

COKEEN STOCK



# انباردغال سنگ







خیر، این آقا را نمی‌شناسم ...

آه! عجیبه، متشکرم



تقریبا " این قیافه را دارد ...



خوبه عکسش را برایت بکشم .



شاید با اسم دیگری اطاق گرفته؟ ... رامون زاریت

رامون زاریت اسپانیایی است



برای من ... برای من .



شاید خود کیف بتواند . . . عمارا حل کند . . . بیا بریم .



حالا چطور میتونیم کیف را به او برگردانیم؟

منهم متحیرم



دوکیلاس آجگو



آه، عکس یک هواپیما! این کاپیتان نیست؟



پول های فرانسوی ، بلژیکی ، انگلیسی یک بلیط کنسرت ، کمکی بمانمکند .



خوبه بازش کنیم

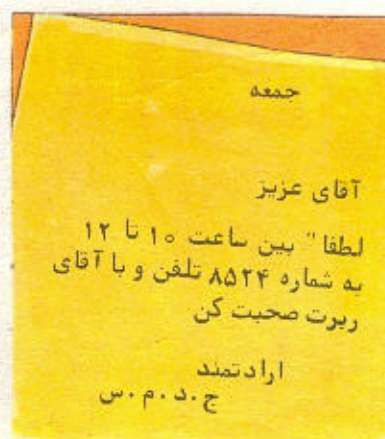


۸۵۲۴ ، ممکنه با آقای ربرت صحبت کنم؟ سلام ... سلام ...؟



اما ادرس کاپیتان اینجا نیست .

اما خوبه به این شماره تلفن کنم .



جمعه

آقای عزیز

لطفاً " بین ساعت ۱۰ تا ۱۲ به شماره ۸۵۲۴ تلفن و با آقای ربرت صحبت کن

ارادتمند ج . د . م . س



آه، یک نامه! ... نگاه کن، کاپیتان است .





از پله ها افتاد!



لعنتی ...



عبدالله!



عبدالله!

عبدالله؟



لعنتی! اینجا چه میکنی!

صبر کن، صبر کن، چیزی برایت دارم ...



از پله ها افتاد



یک ساعت زنگ دار! ..

بله، کوش کن ...



این بسته مال شماست .

منشکرم ، عبدالله



هدیه ای برای من . پسر کوچولو!



چیزی برای من؟

بله ، یک هدیه



آهای! ... پسر اریاب مرا رها کن!



چه صدای گوشخراشی! .. ممکنه اینو بگیری و بروی!

واه! واه!



نو کوک کن .



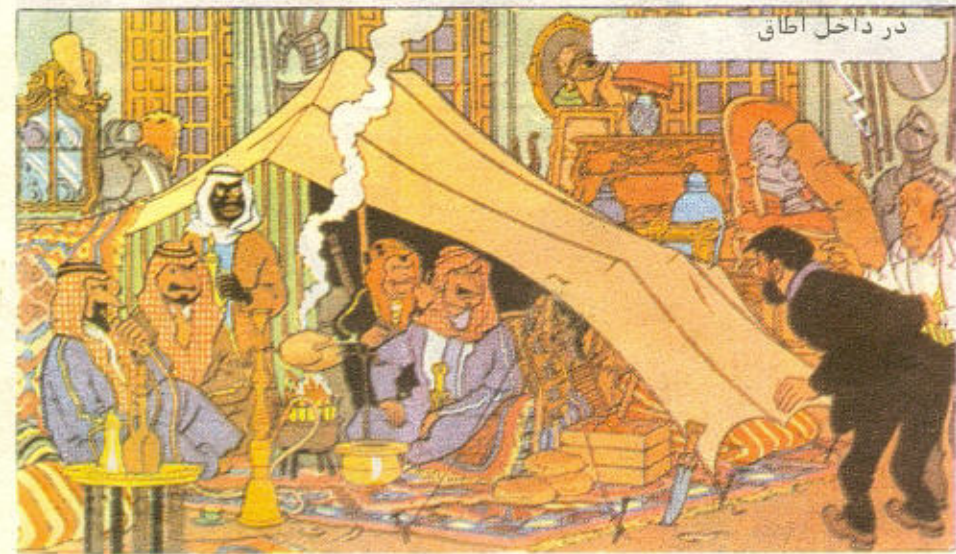
دوست بسیار عزیز  
من پیرم را بفرستیدم  
تا به او انگلیسی بیاموزد.  
موضوع جدی است به دوستی  
تو خواب میبینم  
عبدالله



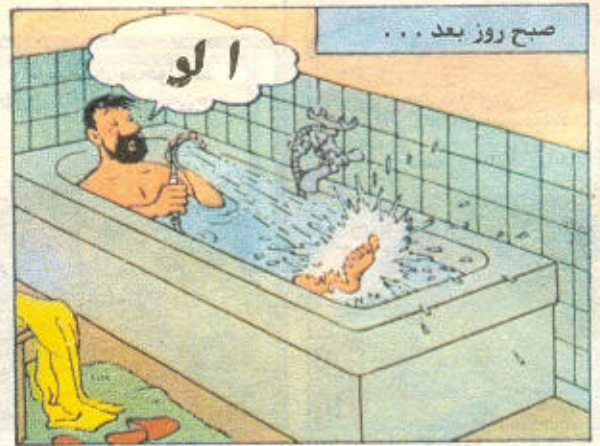
چه میفهمی؟ یک مسئله  
روشن است. عبدالله روی  
دستان مانده.

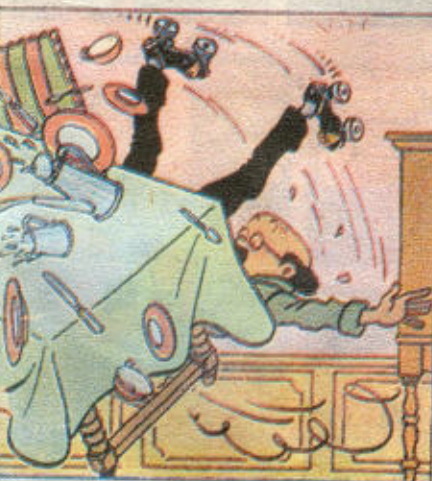
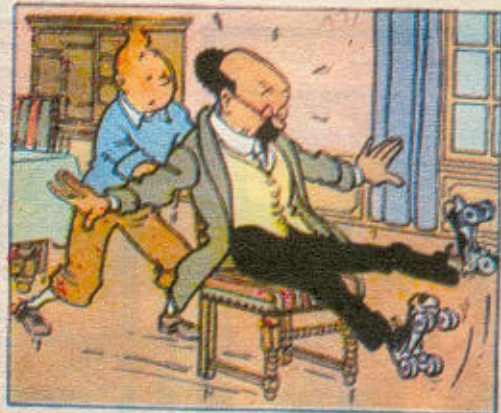


دیکه بسه... فکر میکنی میگذارم  
این بصره تمام خانه را ویران کنه؟











بمحض اینکه در را باز کردی ... بعد



مسخره بازی هنوز تمام نشده؟



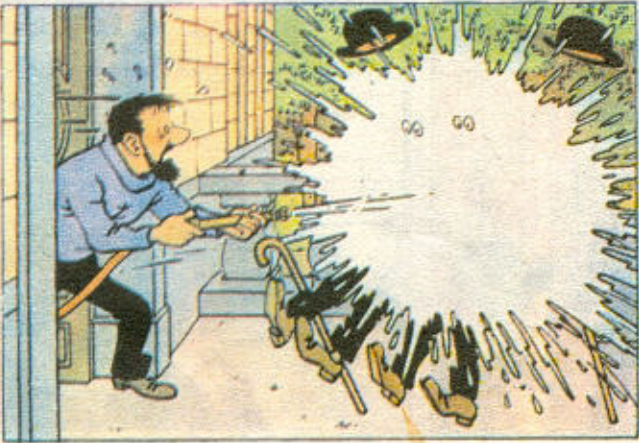
برو در را باز کن .



کی زنگ می‌زد؟  
عبداله ست آقا .



حتما "عبداله ست .  
برو شیلنگ را بیاور .



بینهایت مناسبم . تصور کردم عبدالله است!



ها ! ها ! ها !



؟



چند دقیقه بعد ...  
باید تمام فعالیت‌های مردی بنام " دامون " را زیر نظر بگیریم ...



و همچنین دقت کنیم چه افرادی با او تماس می‌گیرند و ژنرال آلکازار یکی از آنهاست . از او چه میدانی

خیلی کم



وقتی رئیس جمهور " سان تدورس " بود میشناختمش .  
و بعد بخاطر مسائلی از کشور فرار کرد .



وقتی او را دیدی چه گفت؟

؟



آه؟ دیگه چیزی نگفت ...  
اماتو چه مدارکی علیه او داری؟

اگر منظورت اینستکه او هواپیما  
میدزدد اشتباه میکنی .  
ما رازدار هستیم .



... او عجله داشت ... گفت که  
میخواهد سفر کند و در هتل! ...  
هتل ...

بله میدانم اکسلیبور



ما خیلی راز دار هستیم .

شغل ما چنین ایجاب میکند .



کلاه من آب رفته

کلاه من گشاد شده .



آه! عصاها و کلاهایمان .



شاید او فقط برای خرید هواپیما  
به اروپا آمده باشه ... باید بریم ،  
خداحافظ .

خداحافظ



عبدالله چیزی داخل آن گذاشته ...

عبدالله؟



اما هنوز خوب  
نیست .  
مال منم همینطور



آه ، کلاههایمان اشتباه شده .

آره ، حق با توست .



آندو چه میخواهند؟

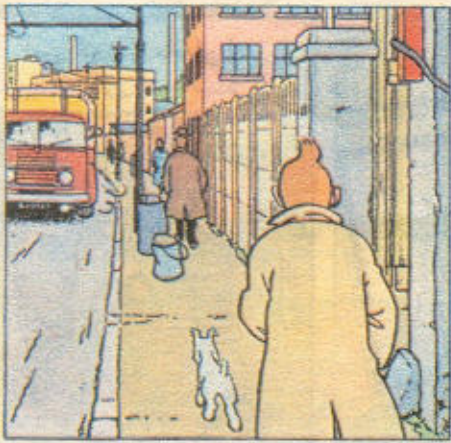


عبدالله و حقه های او ...



میبینی روزنامه را تاه کرده و داخل  
کلاه گذاشته .





پانزده دقیقه بعد ...

آهسته کرد و میخواید به پیچد

همین جا راننده!



خوب ، از اولین مانع  
گذسیم .



باید طوری داخل  
بشم که کسی نبیند  
... بله ،  
فهمیدم .



آه ، یک نگهبان ...



آها ! زنده باد ، آن هواپیماهایی که  
فروختیم خیلی برایمان کار کردند .

حق با توست !  
از آلكازار چه خبر؟



صبح بخیر . گزارش  
را بخوان ...



مراقب باش !  
صدای یا !



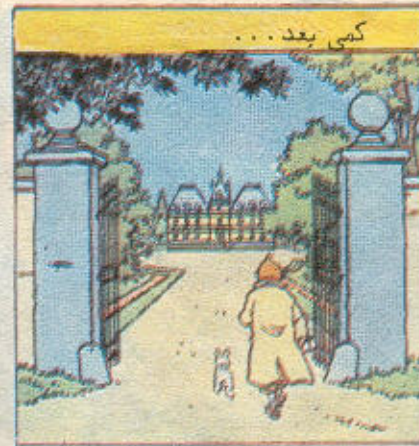
هواپیما ! پس حق با ما بود !



من گاهی به بسته بندی لوازمات  
بدکی میکنم ...



در چمدان است . دوازده هواپیما  
آنجاست ، فکوش را هم نکن ،  
پیروزی از آن ماست .



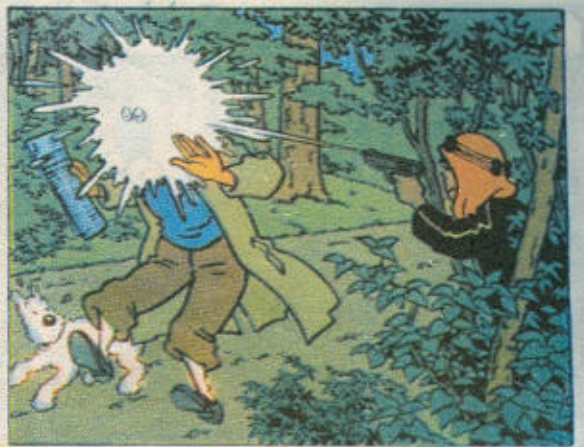


او خیلی جوان است و مسئله را نمی فهمد .



عبداله ، اگر بگیرمت . . .

ها ! ها !  
ها !



# کودتادر خومد

"وادسدا" در دستهای رقب  
بیروی هوایی  
بیروزی انقلابیون  
را تامین میکند .



این بچه نیست ، جانور است ، یک گل آتش است . . . میخواهد نزد پدرش برود . . .

بیلی دیر شده . این را بخوان .



کجا ؟ به "خومد"

عالیست !



جی ، "خومد" در قلب انقلاب ؟ ما چه میتوانیم بکنیم ؟



شاید راه دیگر هم باشد .  
ما خودمان مریم . . .

تن تن تو نابغه هستی .  
اما . . . کجا بریم ؟

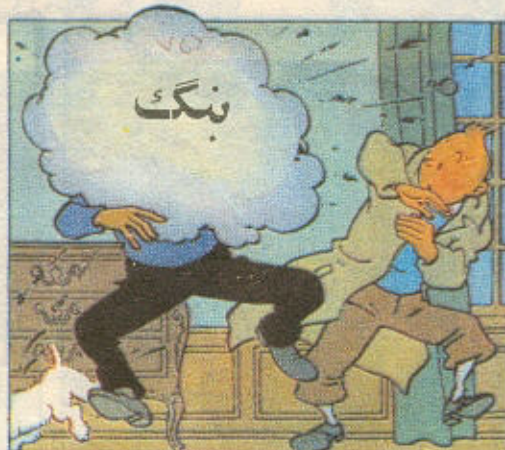


این مسئله جدی است ما نمی توانیم عبداله را خانه بفرستیم .

نه ، اما



سیار خوب ، میام .



بنگ



شاید بتوانیم اسیر را نجات دهیم .

نه ، من اینجا میمانم ،  
خودت برو





دارم منفجر میشم!



پاسپورت های ما کاملاً درسته ...  
شما حق ندارید ...



لعنتی! این دیگه چه دستوریست?  
این پاسپورت های شماست .



مثل طاس در یک جعبه تخت نرد شده ایم ... نمیدانم  
بعدا " چه بلائی سرما میآید ...



یک ساعت بعد ...

دراندمیرند! یکساعت  
دیگر برفراز کوهها پرواز  
میکنند .



چاه هوائی .



نگاه کن کابینان!



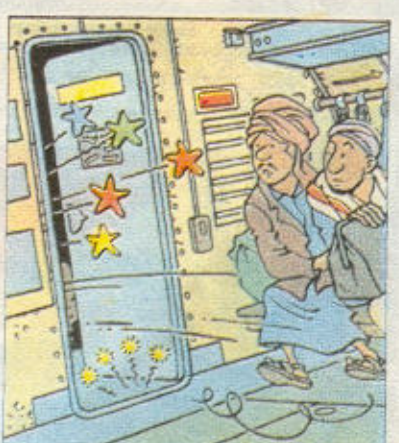
چرا هر بلائیکه سرمن میآید؟



بهبیج وجه چه سفر لذت بخشی!



صدمه ندیدی ،  
اینطور نیست؟





سلام ، سفید برقی ، موضوع چیه؟

هاف!  
هاف!



نمیدانم چه کسی آمدن ما را  
اطلاع داده بود؟



احساس خطر میکنم .  
باید تن تن را خبر کنم .



سوت خطر؟

?



آنجا؟ میخوای داخل بشم؟  
بسیار خوب میام ...

هاف!  
هاف!



هاف!  
هاف!



اومیخواهد چیزی را بمن نشان  
دهد . بسیار خوب بریم ...



یکی از موتور ها آتش گرفته!



الذخر بیقرار!



ف-ف-ف-ف-ت-آتش- از کجا است



خیلی سنگینه ...  
اما باید ...

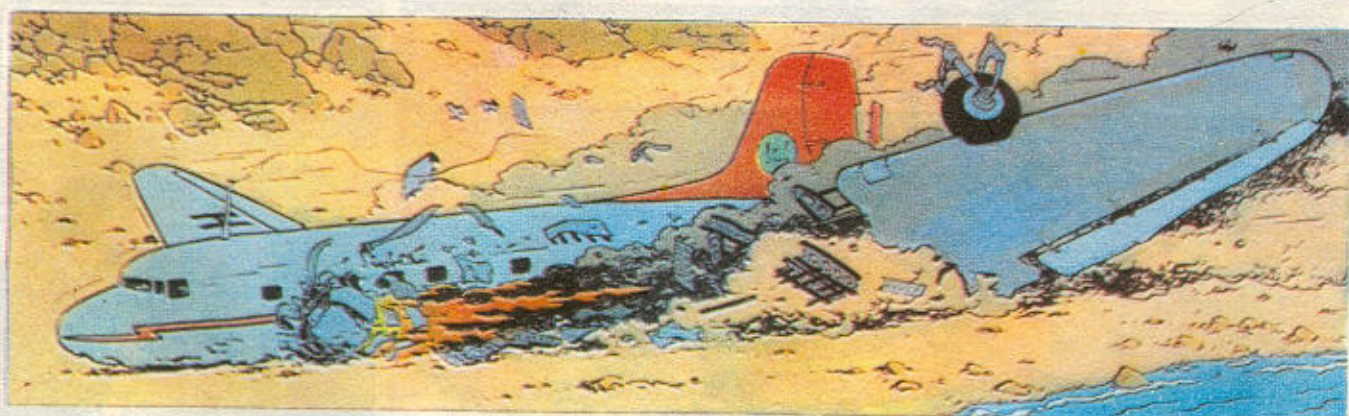
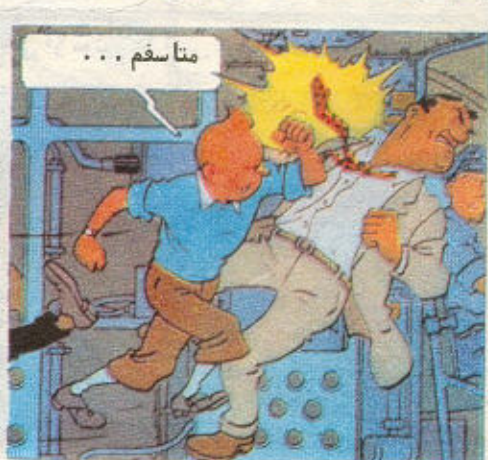
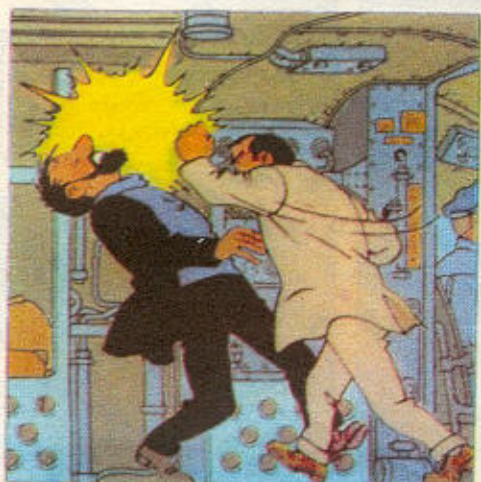
توک  
توک  
توک  
توک



برج مراقبت ... برج مراقبت ... موتور آتش گرفته  
دستگاه آتش نشانی کار نمیکند ، ما داریم برمیگردیم .

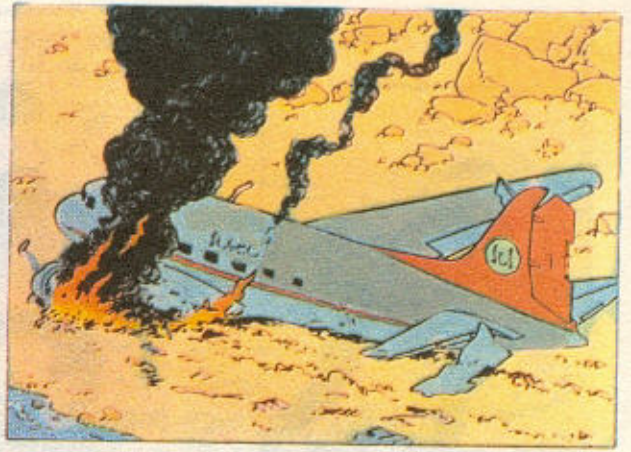


دستگاه آتش نشانی کار نمیکند!





خدا را شکر،  
سالم هستیم.



هاف!  
هاف!



سفید برفی زود بیا  
بیرون

هاف!  
هاف!



تا گروه نجات برسد خوبه  
در سایه آن صخره ها  
استراحت کنیم.



آتش زیانه میکشد.



بله، پیاده... اما من میخوام به هواپیما باز  
گردم سفید برفی میحواد چیزی را نشانم دهد

پس بالاخره  
میای؟



چند دقیقه بعد...

اگر اینجا بمانیم ما را به "وادشا"  
باز میگردانند.  
حدود ۳۰ مایل با اینجا فاصله داره...

پیاده؟

هاف!  
هاف!



نه. نه مهم نیست،  
آنها زود میرسند.



بووووم



نیم بطر ویسکی  
دارم ..

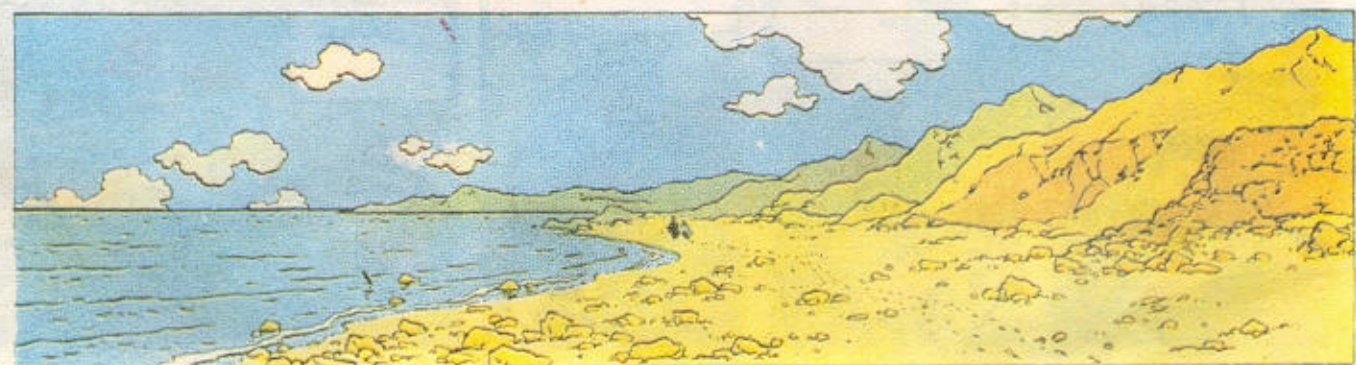
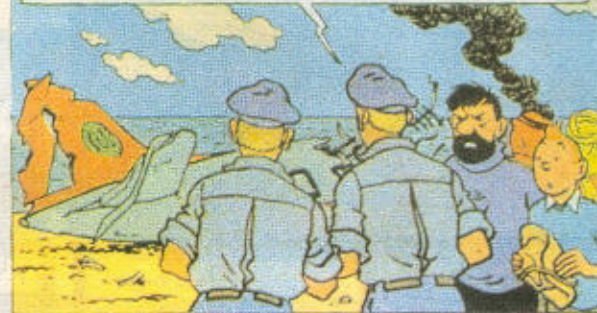
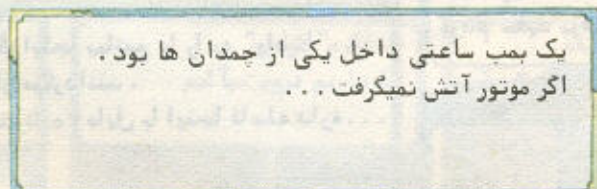


سی مایل!  
من هنوز...



بسیار خوب، سفید برفی. دارم باتو میآم.

سی مایل





بمحض اینکه بفهمد  
ناپدید شده‌ایم بدنبال  
ما خواهند گشت .

وقتی به " وادشا " رسیدیم بدیدن  
آقای الیور میریم .



حتما " دنبال ما میگردند .



زود ، دراز بکش  
دراز بکشم ؟



استراحت؟ خیر ما باید  
قبل از سحر به " وادشا "  
برسیم .



شب فرا رسید . . .  
دیگه نمی‌تونم راه بیام .  
خوبه کمی استراحت کنیم .



تو را بخدا خرخر  
نکن  
من که خودم  
چیزی نشنیدم .



صدائی شنیدم . . .  
هوا بیماست .  
گوش کن . . .



آنها رفتانند  
اوه ، زرزرز



آنجا کیست



امیدوارم دیگه برگردند .  
زرز زرز زرز



این " نستور " نیست ،  
این تن تن است .



بلند شو کاپیتان  
تا حرکت کنم .  
من در رختخواب  
صبحانه  
خوردم . . .



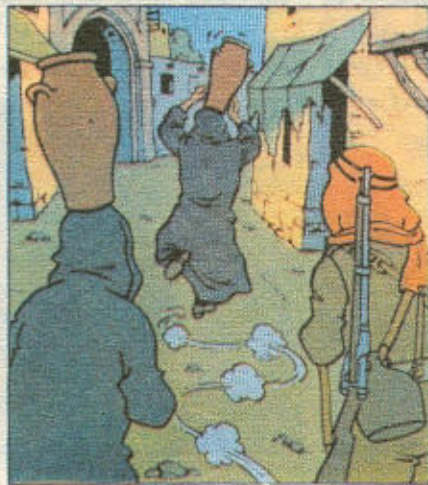








ها! ها! ها!  
ها! ها! ها!



مفت جان بدر بردیم .

بله ، تمام دیروز تمرین کردیم !



هاف! هاف!

ساکت ،  
سفید برفی ،



خوب ، درباره  
آن چی میگی؟

اووووه!  
وحشتناکه!



سباح الخیر نصیحت کرد تا همین بالا که



خوب! از شهر خارج  
شدیم .

اما او قول داد که  
کسی در این ساعت  
کنار چاه نباشه . . .



کوزه ها؟ متاسفم خانم . . . تمام کردیم .



?

!



ببیننا تعاقبه نرسیدگ  
خبر بیعتی و حوک

?



لحکرتی سوادی که

?



آنجا را نگاه کن ...



الیور گفت که راهنما کنار  
چاه منتظر ماست .  
خبری از او نیست ...

هاف!  
هاف!



آن لعنتی اکنون همه را  
خبر میکند! ...



چرا انگلیسی صحبت نمیکنی؟  
چی میخواهی؟

هاف!

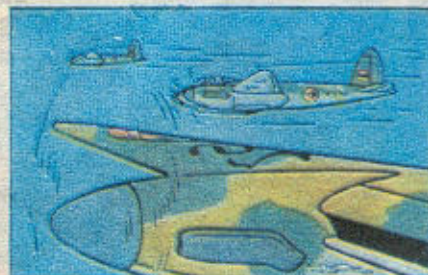


و چند دقیقه بعد ...

هی ... هی ... پیش ... پیش ...



آنجا هستند! ... آتش!



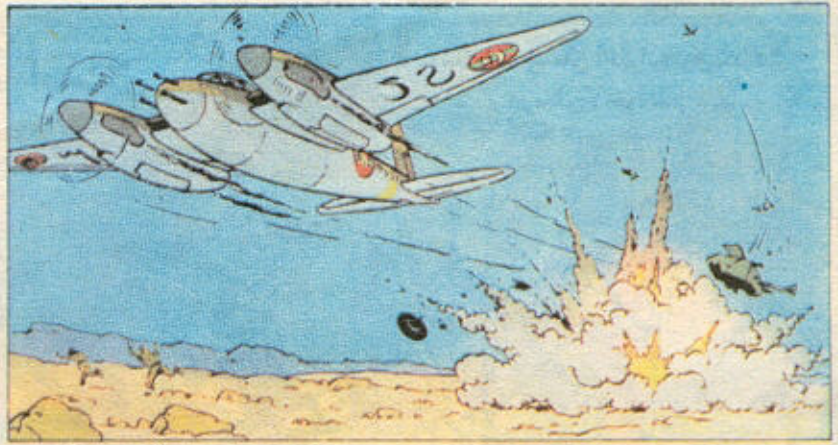
در این موقع

سلام ، کلنل احمد؟ سه سوار کار  
از وادسدا خارج شده و بطرف  
جی بل میآیند . " میفهمی؟ آنها  
سواران " بن خالیش ازب "  
هستند .  
جلویشان را بگیر و همه را بکش .



آه... صدای تفنگ

بوم بوم  
تق تق تق تق  
تق تق تق



تانک ها... چی؟



سلام، آه کلنل  
"آشمد" چه...  
عالیست... دو تانک  
مسلح نابود شد.



سلام! پیغام رسید دو تانک  
در آتش میسوزد.



هواپیمای خودمان!  
آنها دیوانه هستند!



در این موقع

حتما "دنبال ما  
میکشند.



دادگاه نظامی  
... اخراج...  
... نزل درجه...



چی... من گفتم؟؟؟  
... سوار کاران را باید  
نابود میکردی!



بله، تانکها  
نابود شد  
... کاملا"



زود ارتباط را با  
کلنل آشمد برقرار  
کن... تو گفتی  
... با...



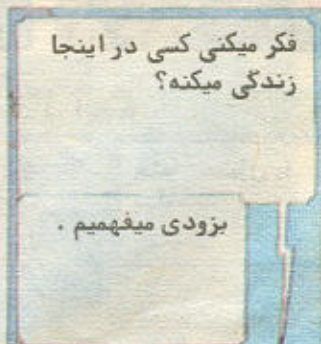
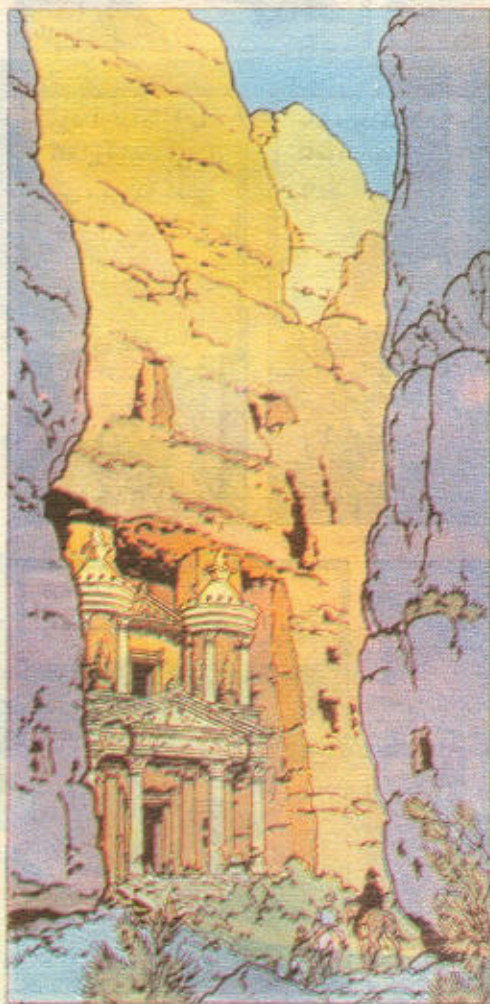
مراقب باشید!... خوب نشانه بگیرید!

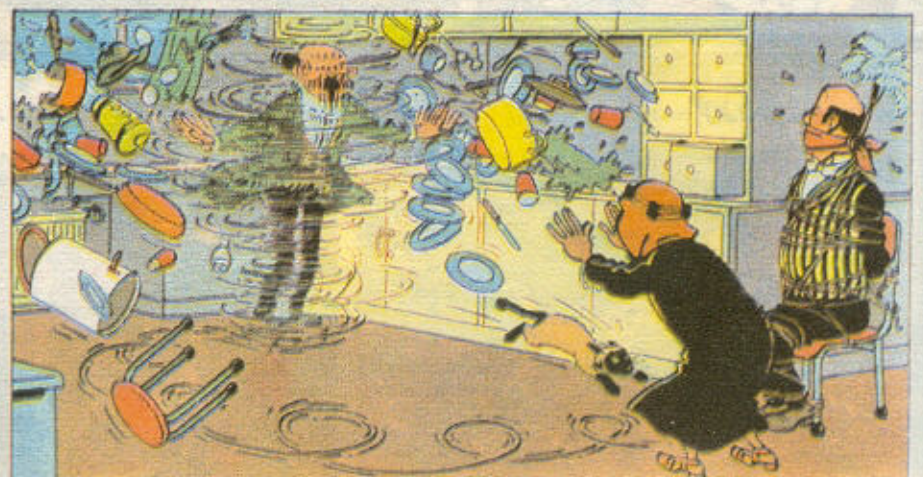


سحرگاه روز بعد  
خرخرخر



بریم،  
راه بسیاری در پیش داریم.





حدود سه ماه قبل ، یکروز  
پسر عبدالله خواست تا  
هوایماهای اربیر را ببیند .

اما ...

ما برای کمک به شما اینجا آمده ایم باید تمام  
ماجرای ما بگوئی . اربیر کیست ؟

آنها سزایشان را خواهند دید ... من به آنها  
اجازه دادم که پایگاهی در وادسدا تاسیس  
کنند ...

بیا تو و بنشین . حتما "  
خسته ، تشنه و گرسنه ای .



و من بسیار عصبانی شدم و آنها را تهدید کردم  
و گفتم بنام دنیا خواهم گفت که اربیر با  
قاچاقچیان در ارتباط است .

غ درر

جی

و پسر عزیز و نازنینم از دیدن آن  
بسیار خوشحال شد !  
اما بعد آنها قرار داد را بهم  
زدند .



اما آنها در کشور من آشوب  
بپا کردند و من آنها را  
بیرون راندم .



بله ، سیاهان دیگه هیچگاه وطن  
خود را نمی بینند

وحشتناک است !



بله ، آنها تجارت برده می نمایند .  
سیاهان را به بهانه زیارت به بکار  
برده و آنجا می فروشند .

ادامه بده



قررر



قررر

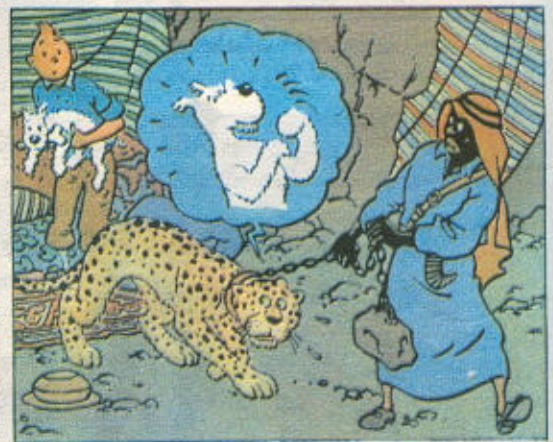
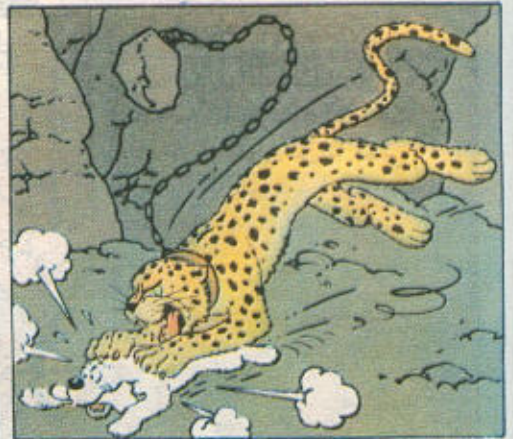


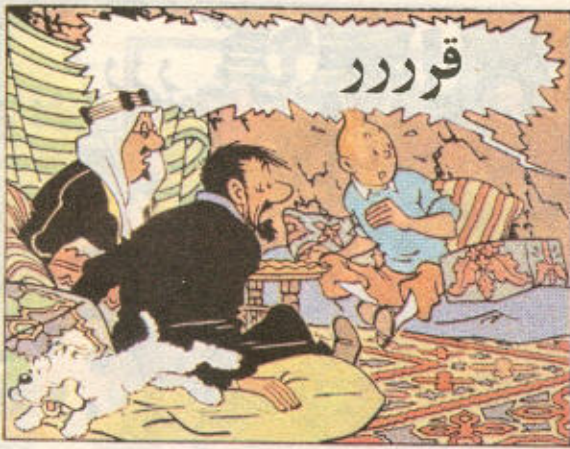
قررر

خدای بزرگ !  
سگ شما به آیشا  
نزدیک نشود !









قرررر



آها! باب الحر حتما  
خرسند میشه...



به مکا؟ اکنون آسان نیست.  
اما اگر دو سه روز صبر کنی وسائلت  
را فراهم میکنم.

متشکرم.



سه روز بعد...

همه چیز آماده است.  
شما سحرگاه فردا حرکت میکنید.  
دو نفر از یاران من تا کشتی  
ایکبه مکا میروند شما را راهنمایی  
خواهند کرد.



بن یوسف است. "آیسا" روی او پرید. حداقل  
سه هفته طول میکشه تا خوب بشه، مثل اینکه  
پایش را روی دم آیسا گذاشته...

اوه... موجود بد بخت!



دیگر چه اتفاقی افتاده؟



پس باید سوار آن شویم؟



داره بما علامت میده...  
میتونیم بریم.



او روز گذشت...

رسیدیم... اما صبر کنید ببینم  
قایق آمده است یا خیر.



خطر! خطر! یک دسته سوار گشتی

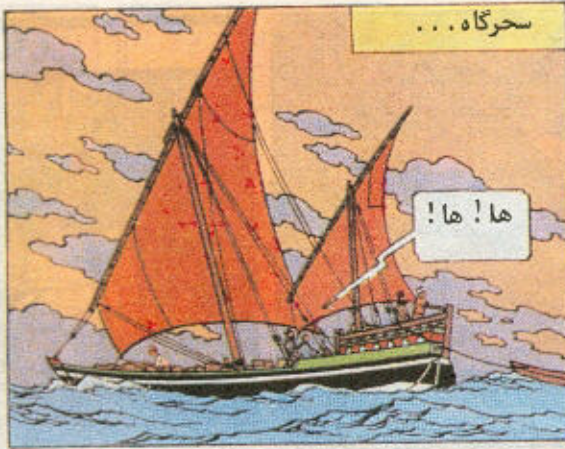


نگاه کن. یک قایق را به آب انداختند.



خدای بزرگ! دسته گشتی ها آنها را دیدند! ...

خدای بزرگ. خیانت. توطئه... ایست! کیستی؟



ها! ها! ها! به آن سواران فکر میکردم، چه سرعت می ناختند!

سحرگاه...

ها! ها!

ها! ها! ها! سربازان؟ فقط با یک تیر مثل خرگوش فرار میکنند.



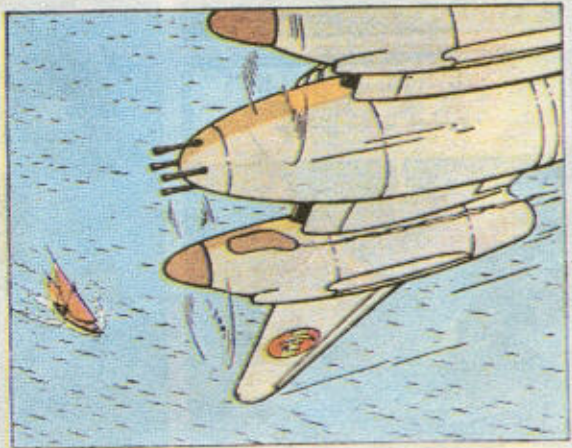
خدای بزرگ، هواپیما

نه کاملاً، اما... اما چه؟

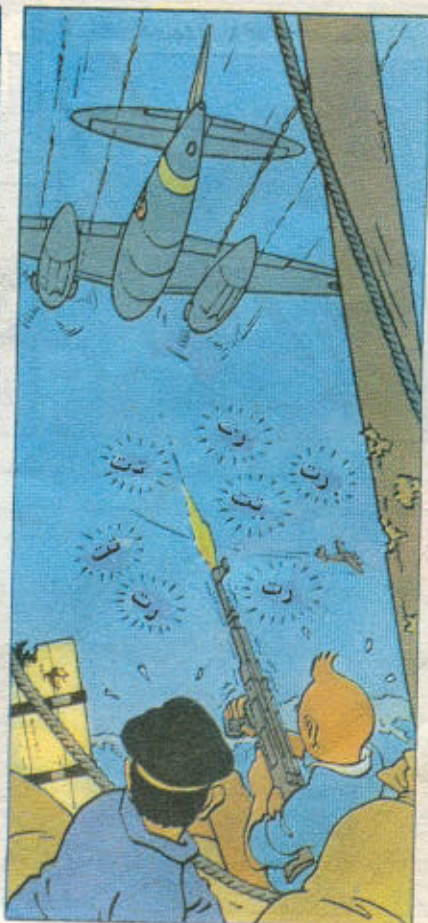
اما متأسفانه آنها گزارش داده اند. تو چقدر بدبینی! از چه میترسی؟ میترسی که چند هواپیمای جنگی دنبال ما بفرستند؟



این همان چیزی است که از میترسیدم!

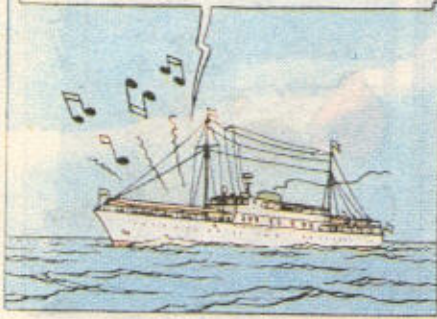


دارند برمیگردند! همه پیاده شوید!





"شی هرازید" کشتی فوق العاده ای  
است . . و شما ارزش خاصی بدان  
دادماید .



چه قایق رویا انگیزی!



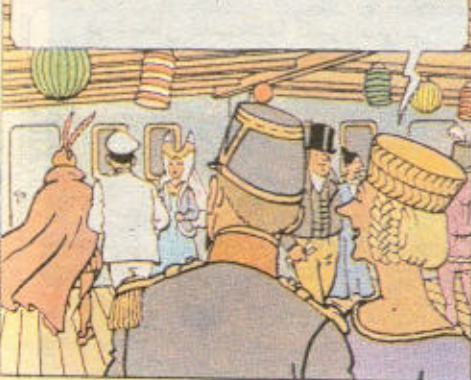
در این زمان

ممکنه پرنسس افتخار این  
رقص را بمن بدهند؟

البته، مارکوس



چه کشتی واقعا "فریبنده و رویائی!



می بینی، بانوی عزیز،  
من یک برده هستم . . .  
مرا ببخشید .  
مهم نیست .



معذرت میخوام . یک پیغام رادیوئی فوری .

بسیار خوب الان میآم .



سلام! سلام! ۳۴۲ تب جواب بده .



باید پذیرفت که چنین شکوه و جلالی  
حسادت دیگران را برمیانگیزد . . .



اما بد خواهان میگویند که گذشته ای  
نادرست و مشکوک داشته . . .



عالیست! "مول پاشا" وظیفه اش  
را خوب انجام داده " باید از شر  
آن دو فصول خلاص بشیم .



حالا باید کتاب رمز را نگاه  
کنم . آنها را می شناسم .



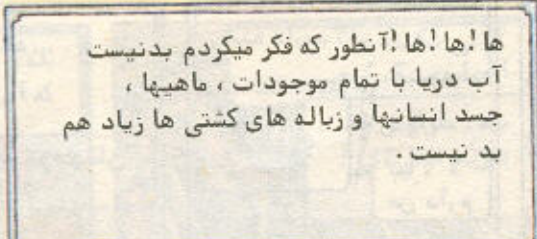
حشرات قدرتمند بزایی را نیش زدند . انگل های  
او ۲ در کیف هستند . تمام .

فهمیدی؟



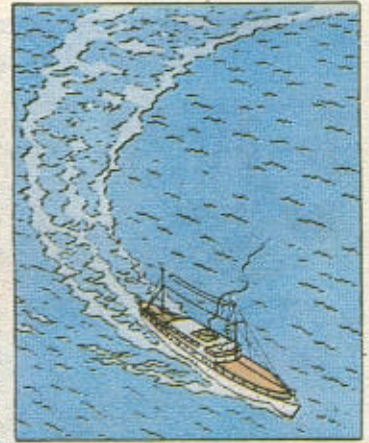
اگر همینطور براه ادامه دهیم بزودی میرسیم .













آه! او تن تن است ،  
او هم دوستش میباشد .



همه لباسهای رقص پوشیده‌اند . . .  
تمام مهمانان از طبقه مرفه جامعه  
هستند ،



چه کشتی با شکوهی؟ مال کیست؟  
هی مثل اینکه جشنی روی عرشه  
برپاست .



چه باید بکنیم؟  
تن تن عزیزم!



بنام مارکوس دی گورگونزولا به عرشه خوش آمدید .



باید بروم و به آنها  
خوش آمد بگویم .



کمی بعد . . .  
بسیار خوب ،  
از آنها سؤال کردی؟  
بله ، آنها سرنشینان  
کشتی ای بودند که به  
"مکا" میرفت .



خانم عزیز این مردان بسیار خسته هستند .  
بعلاوه خطر بیماری نیز هست .  
اما من بیمار نیستم .



از دیدن شما بسیار  
خوشوقتم .  
حالتان چگونه؟



کشتی مارکوس دی گورگونزولا! حتماً!  
خواب می‌بینم!  
تن تن کجا هستی؟  
به چی فکر میکنی؟

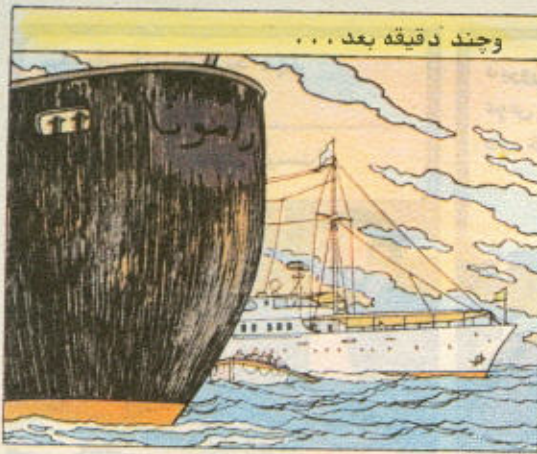


باید اضافه کنم که خانم  
فیورا قبلاً "آنها را  
میشناخت و به آنها  
خوش آمد گفت .  
خدای بزرگ!



امروز صبح ، به کشتی آنها حمله میکنند  
و بعد از غرق نمودن یکی از هواپیماهای  
دشمن یک کرجی میسازند و بعد خلبان  
آن هواپیما را نیز نجات میدهند .  
بسیار خوب ،  
متشکرم!

و چند دقیقه بعد ...



سحرگاه روز بعد ...

زود لباس بپوشید . تو خوشبخت هستی . یک کشتی به "مکا" می رود . کاپیتانش موافقت کرده که شما را نیز با خود ببرد .

خوب ، عالیست .

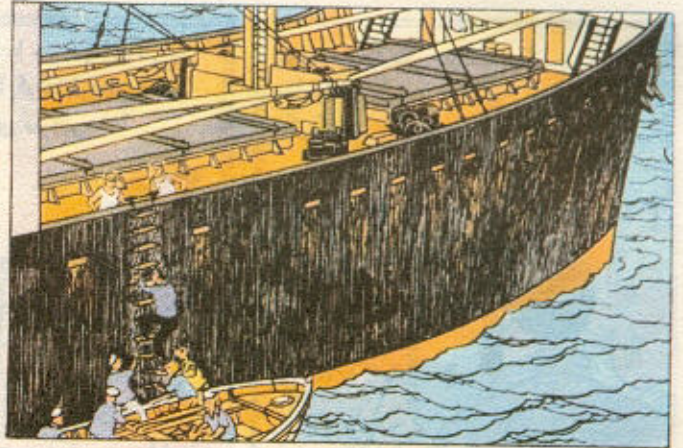


آنها نمی توانند روی عرشه بمانند اما چه باید کرد؟ آه! پیداش کردم .



آه . بالاخره روی عرشه کشتی آمدم .

برایتان سفر خوشی آرزو میکنم ها! ها! ها!



لعنتی در را قفل کرده

آه؟ منظورت چیست؟

ناخدای کشتی میخواهد شما را ببیند .



خوب پیرمرد مست! حالت چگونه؟

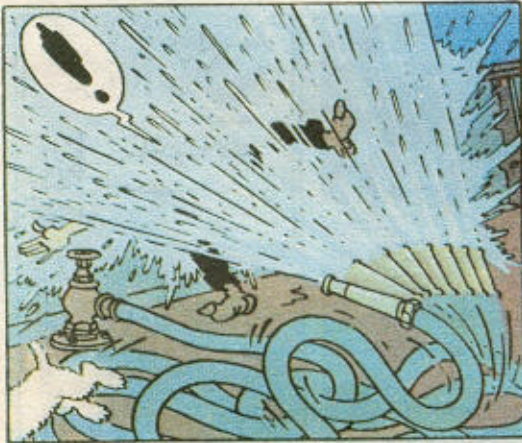
آلن!؟

وحشی در را باز کن



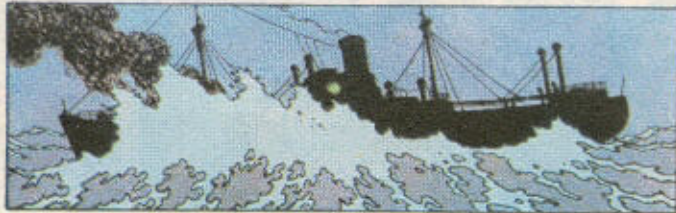








امیدوارم موفق شوم!



یک موج بزرگ...  
تمام بدنم را خیس کرد.



چه موقع منفجر میشه؟  
اما من دیگه دود یا آتش نمی بینم!



بر شیطان لعنت! آتش خاموش  
شده باید بازگردیم.



نیمساعت بعد.

"رامونا" داره دور میشه...  
یکنفر موتور آنها روشن کرده...



باید دو مرتبه موتور را روشن کنم.  
تو روی بل برو و جرخ را بگیر.



چه شانسی!  
حالا به کمک سیاهان بریم

حق با توست  
اما اول...



باید یک پیغام رادیویی هم بفرستم.



بالاخره راه افتاد...

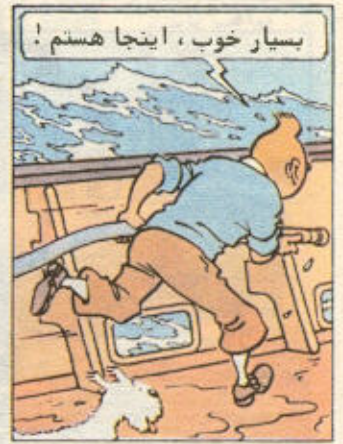
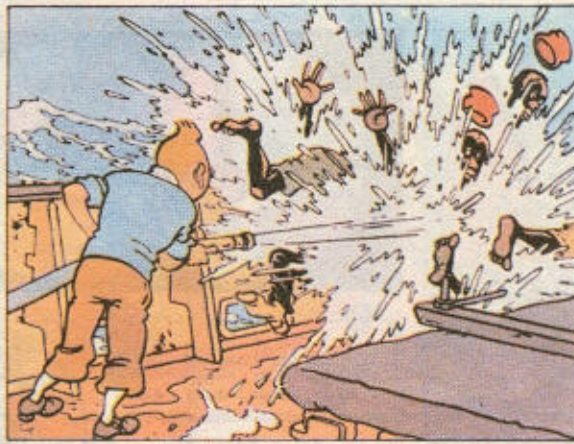
عالیست، کاپیتان.  
حالا بکمک سیاهان برویم.







بسیار متاسفم ،  
کاپیتان ، اما گناه من نیست .  
من عادت دارم ...



بسیار خوب ، اینجا هستیم !



آنها رفتند .  
اما اگر کمک کنید شما را  
هرجانی بخواهید  
میبرم . شما به "مکا" میرید؟



ارباب عصبانی نشو . . .  
شما مرد خوبی هستید . . .  
ما فکر کردیم که شما ما را  
زندانی کرده‌اید . . .  
آن مردان بد کجا هستند؟



وحشی‌ها ! من شما را بحاج دادم  
و شما بمن حمله میکنید؟



دو روز بعد

اگر حدس من درست باشه  
بزودی باید به "جایدا" بندر  
"مکا" برسیم .  
بله ، آن موجودات بیچاره  
به باان سفرشان نزدیک میشوند .



من

من

من



بسیار خوب ، ما شما را به مکا  
میبریم . حالا چه کسی  
حاضر است بمن کمک کند .



بله ، ارباب ،  
به "مکا" میبریم .



بنا و نگاه کن . . .  
کسی بظرف ما می‌آد .



کاپیتان ،  
آیا زغال روی عرشه هست؟  
زغال؟ . . . اما . . .



دیگه اینقدر فکر نکن  
. . . امروزه دیگه  
بخارت برده وجود  
بداره .



موجودات بیچاره! . . . موجودات  
بیچاره! . . . سو هنوز باور نداری  
آنها را بعنوان برده میفروخته‌اند؟  
بله چه سرنوشت بلخی!



بله، اما ما با ساحل فاصله زیادی داریم.

خیلی عجیبه، بما علامت میده، باید بطرفش بریم.



آه، شما جانشین او هستید؟ آیا این بار زغال ما خوب است؟

زغال؟ روی عرشه زغال نیست!



سلام... کاپیتان آلن انجا ست؟

خیر او رفته... اکنون من کاپیتان هستم.



دندانهایت؟ دهانت را باز کن، هوم، بدنیت.



هوم... عضلات قوی،



زغال نیست! ها! ها! ها!



بیا اینجا بله، آقا



تو را باید بکشم!

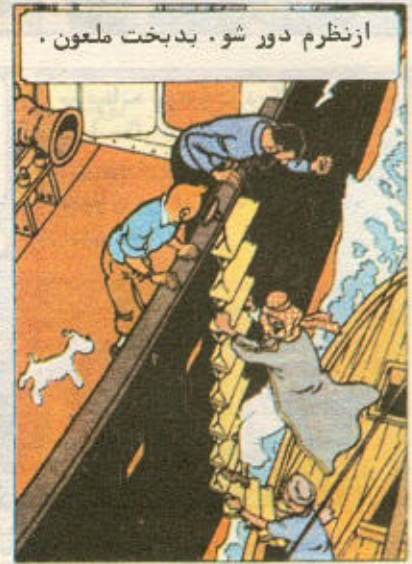


پس حتما "تجارت برده" میتائید



تمام شد؟ این مرد است و برده نیست.

این حرف را نزن... اینها را "زغال" میگویند.



یک تیکه از پیغام به آلن کانگستر  
... و کلمه "زغال" یعنی  
بردگان.



باید با سیاهان صحبت کنیم .  
آنها باید بدانند که رفتن  
به "مکا" دیوانگی است .



تمام شد... اسکات؟  
کمی کار داره .

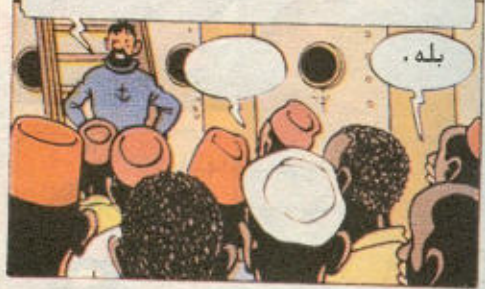


من با سیاهان صحبت  
میکم و توسکان را  
بگیر و کشتی را بسمت  
"جی بوتی" هدایت  
کن



چند دقیقه بعد...

دوستان آبی برای زیارت به  
"مکا" میروید؟



بعد از آن به وطن نزد خانواده خود  
باز میگردید؟



مناسفانه سرنوشت دیگری  
در انتظار شماست .  
آن مرد عرب میخواست شما را  
بعنوان برده خریداری نماید .  
میفهمید؟



سیاهان بدبخت نمیخواهند  
برده باشند .  
ما میخواهیم به "مکا" برویم .



مسلم است . اما تکرار میکنم ،  
اگر به آنجا بروید بعنوان برده  
فروخته میشوید .



ما برده نیستیم ، ما مسلمان  
هستیم . میخواهیم به "مکا"  
برویم

باز تکرار میکنم ، اگر به آنجا بروید  
بعنوان برده فروخته میشوید !



فریاد نزن . سیاهان بدبخت  
نقطه میخواهند به "مکا"  
بروند .

بسیار خوب کله پوک ها ،  
اگر به "مکا" بروید هرگز دیگر  
وطن خود را نمی بینید .



مامیخواهیم به  
"مکا" برویم .  
ما کله پوک نیستیم .



حرف زدن با آنها مثل  
اینستکه سرت را بدیوار  
بکوبی !



من نمیخوام به "مکا" بروم  
 یادم میآد سه مرد در دهکده ما  
 به "مکا" رفتند و هنوز برنگشتهاند  
 مسلما "اکنون برده هستند .



من هم نمایم .

چه خبره؟ چرا دعوا میکنید؟



مرد سفید  
 آهای!  
 انسان خوب  
 بیا



تا نرسیم فکرم راحت نمیشه .  
 مطمئنم در این لحظه "دی گورگونزولا"  
 کاملا "از دور مراقب اوضاع است .



صبح بعد ...

دو روز دیگر در "جی بوتی"  
 هستیم و رنجهایمان تمام  
 میشود .



کسانیکه نمیخواهند به "مکا" بروند  
 در بندری دیگر پناه میشوند .  
 و بقیه هر کاری تمایل دارند بکنند .



خوب دوست من

رامونا در فاصله بیست مایلی  
 غرب جزایر "واسان" دیده شد .  
 او بطرف جنوب شرقی میرود .



یک هواپیما ... آنها  
 بالای سرقا هستند .



بدردردر



تله نزدیک میشه. تاچند ساعت دیگر  
 رامونا با جاشوان و محمولاتش  
 ناپدید میشه .



داره فرار میکنه .

من از این بازیها سردر  
 نمیآرم .



پیغام رسید .



برای مقابله با آن پیش بروید .

آها! دستورات من  
 اجرا شد .





چند ساعت بعد .



آن هواپیما مرا نگران میکند . . . اگر جای تو بودم مسیر را عوض میکردم .

حق با تو ست . عوض میکنم .



خوب ، اسکات ، رادیو چگونه؟

نه



اوه!



همان؟ مواظب سیم باش!



بزرگ

باز هم؟



رادیو کار نمیکنه . . . نمیدانم دیگه چکار کنم . . .



بطرف جنوب میره .



دو مرتبه رامونا را پیدا کردیم .



حالا رادیو کاملا شکسته!



رامونا دیده میشه . برای فرود آماده شوید .



!



باید با مشت تو بینی اش بکوبم!



آن پرنده شوم مرا دیوانه کرده .



کاپیتان! ... کاپیتان!  
... رادیو! ...



کار میکنه . گوش کن ...

بیپ ،

بیپ ،

بیپ ،



داره کار میکنه ...

چی؟ بعد از آن ضربه  
سخت ممکن نیست .



اسکات ، واقعا " مناسفم ..  
تو مدت زیادی روی رادیو  
کار کردی ...

ساکت .



آه! چقدر زیبا!  
مثل تیرهای  
نقره ای  
... هستند



چند دقیقه قبل یک ماهی  
پرنده بصورت خم خورد  
واکنون هم تو!

ماهی پرنده؟

باید با دوربین نگاه کنم .



خیلی مناسفم ، اما رادیو ،  
کاپیتان ، رادیو کار میکنه!

آه ، بله؟ کجا؟ امیدوارم .



دیگه نمی بینمش ...  
اما کاملا " مطمئن  
هستم .

آرام باش



کاپیتان! کاپیتان!  
لوله یک زیر دریائی!



هی! دنیا  
چقدر  
شگفت انگیزه .



روی موج ها دارند بال میزنند .



اسکات! پیام بفرست  
بگو بکمک ما بیایند!

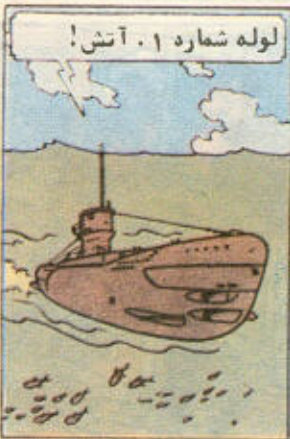


بخدا دیدمش لوله یک زیر دریائی بود .

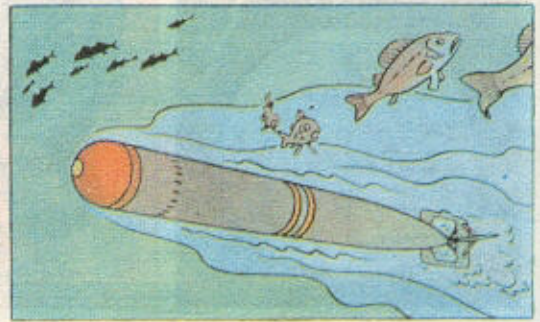


کاپیتان ، خط عبور کشتی .

آرام باش ...  
آرام باش ...









هورا! از جلوی ما گذشت ...



بر شیطان لعنت! آنها باز هم فرار کردند. اژدر به هدف نخورد ...



تلگراف زود یک آچار بدهید!



زود، زود باید این ماشین لعنتی را آزاد کنم.



دومین اژدر هم به هدف نخورد. عجله کنید.



آه آنها هنوز پیش میروند! لوله های ۳ و ۴ آماده.



حالا بگیر



آخ صورتم ...



**ترددق!**

آنها ما را گرفتند!



سلام؟ موتورخانه؟ سلام ...؟ سلام ...؟

سلام! برادر؟



**زینگ زینگ**

این پیام را بگیر!



آه ، خدای بزرگ ،  
آنجا چه خبره ؟

صبر کن ! آب  
چقدر بالا  
آمده !



فکر کردم مورد اصابت قرار  
گرفتایم ...

آنها در دنبال هدف هستند !  
... حتما " هواپیماها از  
نوس آنجلس است .



گدو فرشته !



همانجا بمان و موتور را خاموش کن .  
با اولین حرکت اضافی آتش میزنیم .



پیروزی ... آنها پرچم سفید  
تکان میدن ، نمایش تمام شد .



نگاه کن ! زیر دریایی  
در سطح آبه

بله ، بدجوری صدمه  
دیدند .



چه شغلی ؟



عجلن کن دارند برمیگردند !

برو !



باور نکردنی است . مهمات  
روی عرشه نزدیکه منفجر بشه .



آنها گفتند که  
مهمات در قسمت  
جلو است ...

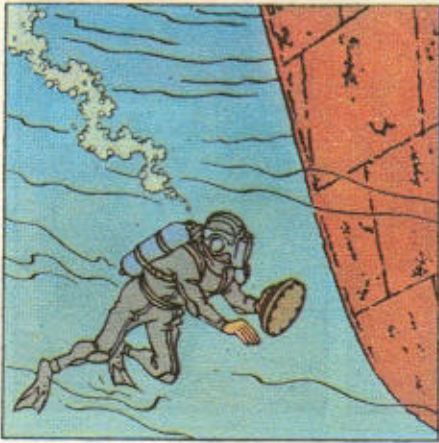


رقص محلی سفید  
پوستان است .

هورا !

هورا !

نجات !  
نجات .



کمی پائین تر  
... خوبست .

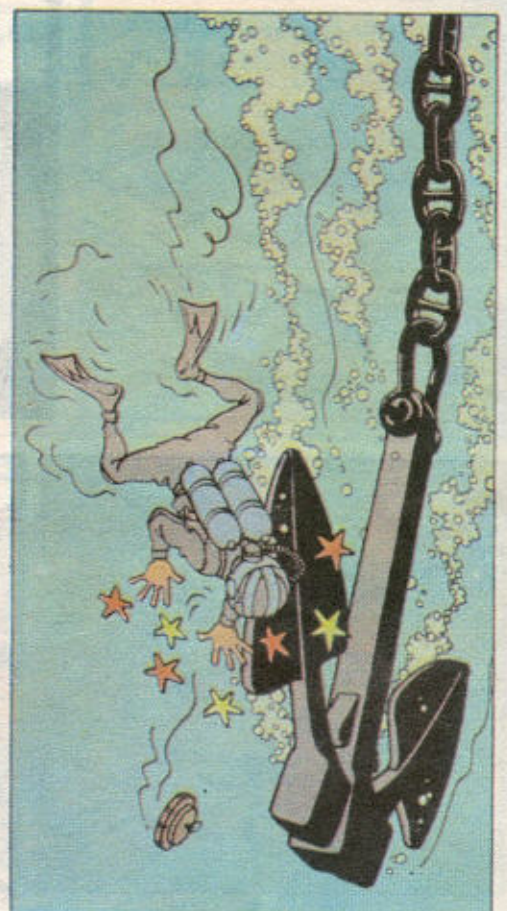
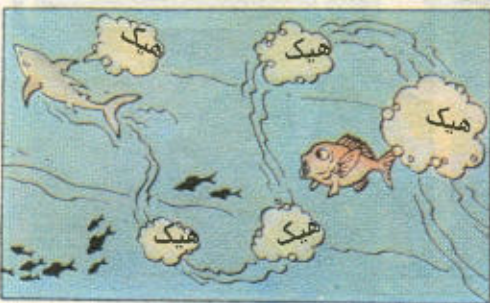
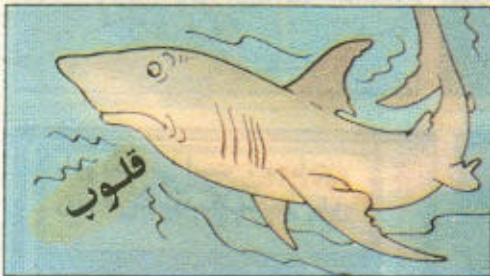
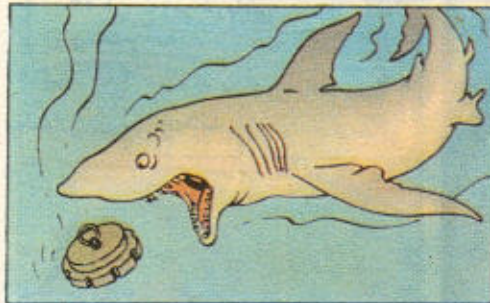


در این موقع ...

عالیست ، اما باید منتظر باشیم .  
باید لنگر بیاندازیم .



اهوی . خوبه .



بوووم



رزم ناو آمریکائی دیده میشود!

اهمیت ندهید ... بزودی  
منفجر میشه .



یک ساعت بعد ...

هورا ... لوس آنجلس



سلام؟ بله  
چی... یک کشتی  
جنگی؟  
... من  
من دارم میام.



همه چیز نابود شده!  
اما محال است!

زرینک  
زرینک



کشتی منفجر شده!



صبح روز بعد...  
هنوز خبری از کورت  
وزیر دریائی نشده...  
احمق ها چه میکنند؟



موتور را خاموش کن و کرجی  
مرا به آب بیانداز.  
من خودم برای صحبت با این  
پسرهای گستاخ میرم.



نام، پیغام را تکرار کن... و اضافه کن که اگر  
آنها بلافاصله حرکت نکنند آتش خواهیم کرد.



بما علامت میده که از اینجا  
دور شویم. چه بکنم؟



بطرف ما میآد!...  
این همه چیزو خراب میکنه



اصرار نکنید دوستان،  
من به تنهایی میرم.



بنظر میرسد که دارند یک  
قایق موتوری را بلند  
میکنند...

آه! آنها  
اطاعت  
کردند...  
اما حالا چه  
میکنند؟



حقه خوبی بود! حالا منو بگیرید،  
آقایان!... ها! ها! ها!



خدای بزرگ!... داره غرق میشه!..



اما کشتی داره سرعتش  
کم میشه. کشتی ایستاد...

امیران کالیش ازب بازگشت به قدرت

ملا یاشا رهبر انقلابی

زمانی ملا یاشا بعنوان یک رهبر انقلابی شناخته شده...

افشاکری های جدید از دنیای پر هیجان بردگی، هنوز وجود دارد. تجار انسانها، کلمه رمز "خروس" را بکار میبردند.

افشاکری در کارهای "راستا پوپولس" دنیای متمدن را بهت زده کرد. با کشف کشتی باری "رامونا" که آفریقائی ها را برای فروش به مکه حمل میکرد، حقایق روشن گردید، در قرن بیستم هم تجارت برده هنوز وجود دارد... نمایندگان سازمانهای برده داری با دیدن کلمه ساده "خروس" که روی بسته ها بود، از ورود "کالاهای" خود مطلع میشدند و به نامیه شهر جده میفرستادند که کالای این بردگان بسته میشد... "خروس" بارگیری شده باقی میماند.

آیا دریای سرخ بدن غرق شده را پس خواهید داد؟ هنوز هیچ اثری از "راستا پوپولس" کانت مشهور بین المللی که تصور میشود در دریای سرخ غرق شده باشد، بدست نیامده است. گونگی این ناپدید شدن ز در برده ابهام است یک بار دیگر گزارشگر بهور تن تن طرح یکی بزرگترین جنایت های خطرناک زمانه مرکز شیطان تجارت برده را برهم میزند

کاپیتان الن منتخب کشتی باری دانمارکی

هونا که با خله موقع خطر رگی

آلن نافرمان که سابقاً زیر نظر کاپیتان هادواک کار میکرد، فرماندهی...

گروهی از دریای سرخ... ۱۱۰۰ برکنار شدند...

تغییر حکومت جدید... ۱۱۰۰ برکنار شدند...

زیر دریایی دزدان دریایی در دریای سرخ یک زیر دریایی متعلق به دزدان دریایی در دریای سرخ مشغول در بود که...

درخواست از سازمان ملل متحد و کلا تقاضای کنترل بین المللی در حمل و نقل زائران به مکه را دارند. اخبار مربوط به تجارت برده در دریای سرخ، انجمن و کلا. سخنرانی های بسیاری در مجامع عمومی باعث بیداری این احساس همه جانبه شد که باید کارهایی در جهت مقابله با این اعمال انجام داد.

ماجراهای جدید تن تن

از گجا شیخ باب الاهر هواپیماهای جنگی اش را تهیه کرد؟ اضافه ذخیره های جنگی را "داوسون" توسط "راستا پوپولس" تهیه کرده بود. اکنون منبع تهیه هواپیماهای جنگی مورد استفاده شیخ باب الاهر در مقابله با "امیران کالیش ازب" آشکار شده است. این هواپیماها اضافه های ذخیره جنگی بودند که از سراسر اروپا توسط "داوسون" رئیس سازمان نواقی های بین المللی خریداری شده بودند. این نخستین باری نبود که "داوسون" چنین معاملاتی میکرد، بعد از بازگشت از اروپا، "داوسون" یک بازرگانی بر - برای "راستا پوپول" ایجاد کرد... "راستا پوپولس" را بعهده داشت...



زربینک

بنک

بنک



خدای بزرگ!  
پرفسور کالکولس؟!!



سلام پرفسور! حالت چطوره؟

پس شما هستید! به "مارلین اسپیک" خوش آمدید.



چقدر اختراع؟

آیا آنها نابغه هستند؟



کفشهای چرخ دار، مدتاً بود که در جستجوی چنین وسیله ای بودم.



پس در پیاده رو هم باید چراغ راهنمایی بگذارند! اما عبدالله کجاست؟

خیر این کفشها بوسیله این سیم ها کنترل و هدایت میشوند.



بله، خیلی جالبه... اما عبدالله کجاست؟ عبدالله؟

باور نمیکنی؟ یک بار امتحان کن.



آه، آقا!! چقدر از بازگشتتان خوشحالم!

سلام "نستور"، اما پرفسور چه اتفاقی برایتان افتاد؟



عبدالله و همراهانش دیروز رفتند، یک یادداشت هم برای شما گذاشت.



نستور بدبخت! ... ببینم چه نوشته.



چه بی ادب؟



من خیلی خوب بودم. من اذیت نکردم. بابا برایم نوشته که باید بخانه برگردم. عبدالله



خیلی جالبه، حالا نستور وقتی بقیه چقدر خوشحال میشه.



بنک



جانور مزاحم عزیز

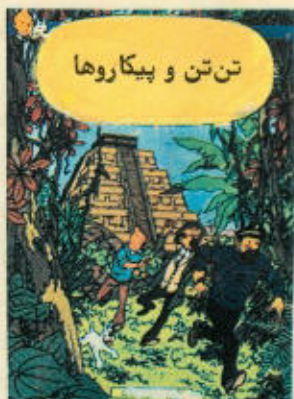
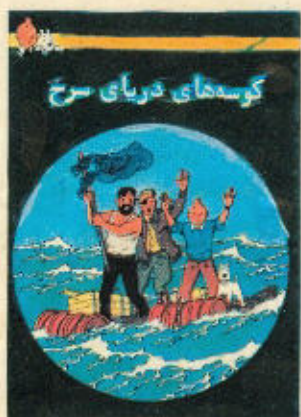
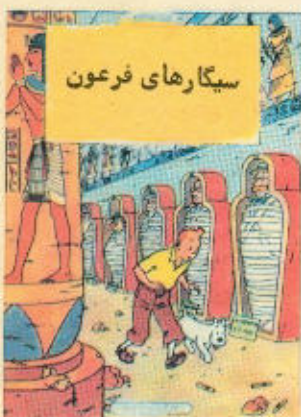
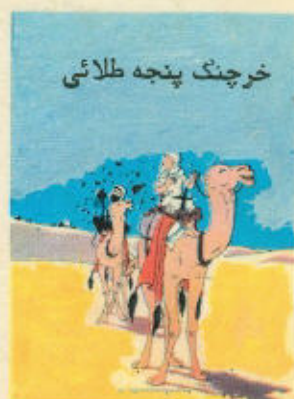
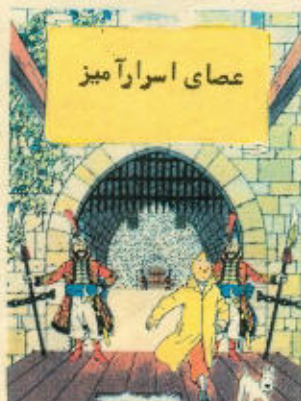


مارلین سیایک





# از سری ماجراهای (تن تن) کم منتشر کردیم



انتشارات ونوس